



❖ احمد عزتی پور

### چکیده

بخش زبان‌شناسی و دستور کتاب‌های زبان‌فارسی دوره‌ی متوسطه، حاوی مطالب نوین علمی فراوانی است. بدیهی است دریافت درست این مطالب، به آشنایی مقدماتی با اصول و مبانی زبان‌شناسی و دستور مبتنی بر آن‌که عمدتاً ساختارگرا است- نیاز دارد. پرسش‌های هم‌کاران و جلسات بحث و بررسی کتاب‌های درسی، اغلب مربوط به همین مباحث نوین است. تعدادی از این پرسش‌ها، دسته‌بندی و منظم شده است و به تدریج، پاسخ‌هایی که به نظر می‌رسد روشن‌گر باشد، ارائه خواهد شد. امید است این بخش از مجله بتواند در گسترش افق دید هم‌کاران ارجمند مؤثر و مفید باشد.

۱- در ماضی مستمر و مضارع مستمر «تکیه» در کجا قرار می‌گیرد؟  
ولی آقای وحیدیان کامیار در کتاب «نوای گفتار» صفحه‌ی ۳۱ نوشته‌اند:

«ماضی مستمر یا ماضی در جریان، در حکم یک کلمه نیست، زیرا هم شکاف بردار است و هم مکث بالقوه در میان دو جزء آن میسر است؛ لذا هر جزء یک تکیه دارد و تکیه‌ی هر جزء روی هجای اول است؛ مثل: داشتم می‌رفتم در ماضی مستمر نقلی، تکیه‌ی فعل «داشتن» روی هجای آخر است. مثل: داشته می‌رفته

مضارع مستمر یا در جریان نیز مانند ماضی مستمر، دو واحد است و دارای دو تکیه. تکیه‌ی جزء اول روی هجای دوم است و تکیه‌ی جزء دوم روی هجای اول.

دارم می‌خورم

اکنون باید پرسید:

آیا ماضی و مضارع مستمر یک واژه‌اند یا دو واژه؟

اگر یک واژه‌اند، پس باید یک تکیه داشته باشند.

اگر دو واژه‌اند، پس چگونه آن‌ها را جزء فعل‌های ساده به‌شمار می‌آوریم؟

از این گذشته، اگر دو واژه‌اند، نقش هر یک چیست؟

سرانجام «دارم می‌روم» یک فعل است یا دو فعل؟

به نظر بنده، ماضی مستمر و مضارع مستمر یک فعل هستند و یک

ح- حقیقت این است که درباره‌ی «فعل» و ساختمان آن در زبان فارسی، تحقیق دقیقی صورت نگرفته است. از یک سو فعل‌ها را به ساده و پیشوندی و مرکب تقسیم کرده‌اند. فعل‌های مرکب را دارای دست‌کم دو جزء اسمی و فعلی (پایه و هم‌کرد یا جزء غیر صرفی و جزء صرفی) دانسته‌اند و جز آن‌ها را- اگر پیشوندی نباشد- ساده دانسته‌اند.

از سوی دیگر، فعل‌ها را در همه‌ی انواع آن، یک واژه به‌شمار آورده‌اند؛ مثلاً فعل مرکب «روی داد» را یک واژه شمرده‌اند. هم‌چنین گفته‌اند: «واحد تکیه‌دار در زبان فارسی واژه است... و هر واژه‌ی مرکب فقط یک تکیه دارد.»

(نوای گفتار، وحیدیان کامیار، ص ۲۰، چاپ اول ۱۳۵۷)

یعنی واژه‌های فارسی، چه ساده و چه مرکب، فقط یک تکیه دارند.

اگر این مقدمات را بپذیریم، باید بگوییم:

الف- هر واژه (چه ساده و چه مرکب) در زبان فارسی یک تکیه

دارد.

ب- ماضی مستمر یا مضارع مستمر، یک واژه است.

ج- پس ماضی مستمر یا مضارع مستمر، یک تکیه دارد.

دارد.

ب- ماضی مستمر یا مضارع مستمر، یک واژه است.

ج- پس ماضی مستمر یا مضارع مستمر، یک تکیه دارد.

واژه‌ی چندتکوازی به شمار می‌روند و یک تکیه دارند .  
جای تکیه روی هجای پیش‌وند «می» است .  
داشتم می‌آمدم دارم می‌آیم

درماندگی، هم‌بستگی . از نظر ساختمان، این واژه‌ها «مشتق» هستند .

گاهی با افزوده شدن یک اسم، این قبیل مشتق‌ها به مشتق-مرکب تبدیل می‌شوند :

دل‌بردگی، موش‌مردگی، پدرکشتگی  
واژه‌ی «نویسندگی» نیز «حاصل مصدر» است و چنین ساختمانی دارد :

نویس + نده (= -) + میانجی «گ» + ی  
که باز هم سه تکواژ دارد . مانند :  
رانندگی، خوانندگی، دارندگی، برازندگی و ...  
تفاوت این گروه با گروه قبلی در این است که آن‌ها از نظر «نوع»، حاصل مصدرهایی هستند که با صفت مفعولی ساخته شده‌اند : بن ماضی + ه (= -) = صفت مفعولی .  
این دسته‌ی اخیر، حاصل مصدرهایی هستند که با صفت فاعلی ساخته شده‌اند : بن مضارع + نده = صفت فاعلی .  
هنگام تبدیل شدن به حاصل مصدر، نشانه‌ی صفت مفعولی و نیز واج پایانی صفت فاعلی از نظر نوشتاری به صورت - درمی‌آید . آن‌گاه واج میانجی / گ / به آن افزوده می‌شود .

شکل دیگری از «حاصل مصدر» چنین ساختمانی دارد :

اسم (یا صفت یا قید) + میانجی + پسوند :  
خانه + گ + ی ← خانگی .

خانواده + گ + ی ← خانوادگی

اسم + پسوند + میانجی + پسوند :

مرد + انه + گ + ی ← مردانگی

صفت + ه + گ + ی ← هفتگی

قید + گ + ی ← همیشگی

پیشوند + اسم + میانجی + پسوند :

بی + برنامه + گ + ی ← بی‌برنامگی

## ۲- اسم‌هایی که نشانه‌ی صفت نسبی «ی» می‌گیرند، در ترکیب‌ها اسم هستند یا صفت؟

ج- افزودن «ی» نسبت به اسم دو حالت پیش می‌آورد :  
الف- اسم + ی ← صفت نسبی . مانند :

باد پاییزی، میوه‌های زمستانی، گل‌های بهاری، مرد ایرانی .  
واژه‌های : پاییزی، زمستانی، بهاری و ایرانی در ترکیب‌های وصفی بالا «صفت نسبی» هستند .  
ب- اسم + ی ← اسم خاص .

واژه‌های فردوسی، سعدی، رودکی، ایرانی، در ترکیب‌های : شاهنامه‌ی فردوسی، بوستان سعدی، شعر رودکی و ناصر ایرانی، اسم خاص هستند و مضاف‌الیه به شمار می‌روند .

همین‌طور از نظر ساختمان، واژه‌های فردوسی و رودکی و سعدی و مولوی و ... امروزه ساده شمرده می‌شوند؛ زیرا قابل تجزیه به اجزای معنادار نیستند .

## ۳- واژه‌هایی چون : خستگی، نویسندگی، بی‌برنامگی و ... چند تکواژ دارند؟

ج- واژه‌ی «خستگی» چنین ساختمانی دارد :

خست + ه (= -) + گ + ی

بن فعل + پسوند مفعولی + واج میانجی + پسوند مصدری  
واج میانجی- چنان‌که از نام آن پیداست- واج است نه تکواژ .  
پس اجزا و تکواژهای «خستگی» عبارتند از :

خست + - + ی = سه تکواژ

این اسم و نظایر آن، «حاصل مصدر» نام دارد؛ مانند :

افسردگی، افتادگی، آلودگی، پیوستگی و ...

گاه یک پیشوند دیگر به آن‌ها افزوده می‌شود؛ مانند : در رفتگی،

نتیجه:

«ساختمان حاصل مصدر»

- ۱- صفت مفعولی + میانجی + ی ← گرفتگی (مشتق)
- ۲- صفت فاعلی + میانجی + ی ← گویندگی (مشتق)
- ۳- اسم + میانجی + ی ← خانگی، بچگی (مشتق)
- ۴- قید + میانجی + ی ← همیشگی (مشتق)
- ۵- پیشوند + اسم + میانجی + ی ← بی‌برنامگی، بی‌مزگی (مشتق)
- ۶- پیشوند + بن ماضی + پسوند + میانجی + ی ← هم‌بستگی (مشتق)
- ۷- اسم + بن ماضی + پسوند + میانجی + ی ← تورفتگی، برق‌گرفتگی، ضرب‌دیدگی (مشتق- مرکب)
- ۸- اسم + پسوند + میانجی + ی ← مردانگی (مشتق)
- ۹- صفت + پسوند + میانجی + ی ← آزادگی، بردگی، جاودانگی، پارگی (مشتق)
- ۱۰- صفت + بن ماضی + پسوند + میانجی + ی ← حلال‌زادگی (مشتق - مرکب)

۴- چگونه می‌توان بدون قرار دادن واژه در جمله، جای تکیه را مشخص نمود؟

ج- همان‌گونه که در کتاب «زبان فارسی ۳» صفحه‌ی ۳۶ آمده است: «در زبان فارسی جای هجاهای تکیه‌دار مشخص است... تکیه‌ی واژه‌هایی که اسم یا صفت هستند، بر هجای پایانی واقع می‌شود.» البته وقتی واژه‌ها را به‌طور معمولی و پشت سر هم به‌کار می‌بریم، اصلاً متوجه نمی‌شویم که برخی از هجاها را با فشار بیش‌تر تلفظ می‌کنیم. تنها در حالت‌های آگاهانه-یعنی وقتی قصد شناخت تکیه را داریم- و یا در آزمایشگاه صداشناسی می‌توان جای تکیه و فشار مورد نظر بر یک هجای واژه را معلوم کرد.

پس بهتر است قواعد تکیه را به‌خاطر بسپاریم و بگوییم که هجای پایانی اسم‌ها و صفت‌ها تکیه دارند.

هم‌چنین جای تکیه‌ی فعل‌ها در انواع آن، در کتاب راه‌نمای معلم زبان فارسی ۳، ص ۶۹ (چاپ ۱۳۸۱) آمده است.

۵- درباره‌ی تتابع مضاف الیه و مضاف الیه توضیح دهید.

ج- تتابع اضافات یعنی آمدن دو یا سه یا... مضاف الیه برای هسته در یک گروه اسمی؛ مانند:

خانه‌ی همسایه‌ی من

مضاف الیه مضاف الیه، وابسته‌ی وابسته است و به هسته‌ی گروه اسمی مربوط نیست؛ مانند:

باغ روستای احمدآباد تمام ناهنجاری‌های اجتماعی

در تتابع اضافات، همه‌ی مضاف الیه‌ها وابسته‌ی هسته به‌شمار می‌آیند و به آن مربوطند.

متتم اسم

۶- چه نوع اسم‌هایی نیاز به متمم دارند؟

ج- همان‌گونه که برخی از فعل‌ها گذرا به متمم هستند و با داشتن حرف اضافه‌ی اختصاصی به متمم نیاز دارند، بعضی از اسم‌ها نیز از چنین خصوصیتی برخوردارند. فعل مرکب «آشتی کردن» از جمله فعل‌هایی است که حرف اضافه‌ی اختصاصی دارد.

«آشتی کردن با» و بدون متمم، معنای فعل و در نتیجه مفهوم جمله ناقص می‌ماند. واژه‌ی «جدایی» هم از جمله اسم‌هایی است که با داشتن حرف اضافه‌ی اختصاصی «از» به متمم نیاز دارد و بدون آن، معنای «جدایی» ناقص خواهد بود؛ مانند:

جدایی از دوست دشوار بود.

«از دوست» متمم است ولی نه متمم فعل؛ زیرا فعل اسنادی «بود» نیازی به متمم ندارد، بلکه متمم اسم جدایی (نهاد جمله‌ی بالا) است. متمم اسم درباره‌ی اسم پیش از خود و به ندرت پس از آن، توضیح می‌دهد و معنای آن را تمام می‌کند؛ یعنی اسمی که در جمله نقش نهادی، مفعولی، مسندی یا متممی دارد، بدون متمم خود ناقص می‌ماند و حرف اضافه هم جزء ذات آن اسم است؛ مانند:

انتقاد از نارسایی‌ها لازم است.

«نارسایی‌ها» متمم است ولی نه متمم فعل، بلکه متمم اسم انتقاد (نهاد جمله‌ی بالا) است.

نمونه‌های دیگر:

کاسه پر از آب است. (آب متمم صفت است.)

مبارزه با استعمار تاریخ طولانی دارد. (مبارزه نقش نهادی دارد و استعمار متمم آن است)

او به جنگ با دشمن پرداخت. (دشمن، متمم جنگ است که در این جمله نقش متممی دارد ← متمم متمم)



جدایی از او برای من دشوار بود.  
 (او متمم جدایی است که نقش نهادی دارد و «من» متمم «او» است  
 که نقش متممی دارد ← متمم متمم است. \*)  
 رئیس جمهور مصاحبه با خبرنگاران را پذیرفت.  
 (خبرنگاران متمم مصاحبه است که نقش مفعولی دارد ← متمم  
 مفعول)

نکته ی مهم: متمم اسم با اسم خود مجموعاً یک نقش دارد و در  
 جایگاه یک نقش اصلی می نشیند. به همین دلیل، با وجود اجباری  
 بودن متمم اسم و لزوم آن در جمله، مستقل به حساب نمی آید و از  
 اجزای اصلی جمله شمرده نمی شود.

جمله ی «کاسه پر از آب است»، سه جزئی مسندی است و متمم  
 «آب» با حرف اضافه، جزئی از گروه اسمی «پر» به شمار می رود که  
 نقش مسندی دارد. هم چنین:

انتقاد از نارسایی ها لازم است.  
 «انتقاد از نارسایی ها» نهاد جمله است و متمم «نارسایی ها» جایگاه  
 مستقل ندارد.

تعداد اجزای اصلی جمله را فقط فعل تعیین می کند.  
 گاه متمم اسم را می توان به وابسته ی پسین (صفت یا مضاف الیه)  
 تبدیل نمود:

رئیس جمهور در یک مصاحبه ی مطبوعاتی اعلام کرد....  
 مصاحبه ی مطبوعاتی = مصاحبه با مطبوعات.  
 انتقاد از نارسایی ها لازم است.  
 انتقاد نارسایی ها لازم است.  
 مضاف الیه

تعدادی از اسم های متمم خواه:

گفت و گویا	نزاع با
مناظره با	صلح با
مناقشه با	جنگ با
سازش با	نبرد با
مقابله با	روبوسی با
دعوا با	وداع با
مسابقه با	مدارا با
	معامله با

### فعل مرکب

۷- راه تشخیص فعل مرکب از ساده چیست؟

ج- برای تشخیص فعل مرکب چند راه وجود دارد. قبل از ذکر این  
 راه ها نکته ای را یادآوری می کنیم و آن توجه به فعل در زنجیره ی جمله  
 است. نباید فعل را به طور مجرد و خارج از جمله بررسی کرد. چه بسا  
 فعلی در یک جمله ساده و در جمله ی دیگر، در هم نشینی با اجزای  
 متفاوت، مرکب به شمار آید. اما راه های تشخیص:

۱- در جمله های چهار جزئی مفعولی- متممی، اگر پیش از فعل،  
 اسم یا صفتی باشد که نه مفعول است و نه متمم قطعاً با جزء فعلی،  
 یک فعل مرکب به شمار می آید.

مثال:

احمد پول را از من قرض گرفت.  
 نهاد مفعول متمم فعل مرکب

تهمینه نام سهراب را برای پسرش انتخاب کرد.  
 نهاد مفعول متمم فعل مرکب

سارق پول ها را از بانک سرقت نمود.  
 فعل مرکب

دشمن نقشه‌های ما را نقش بر آب ساخت. (=گرداند)  
 نهاد مفعول مسند فعل ساده

موسی سحر جادوگران فرعون را باطل ساخت. (=گرداند)  
 نهاد مفعول مسند فعل ساده

ع- منفی ساختن فعل و افزودن هیچ و «ی» پیش و پس از جزء غیر صرفی (پایه).

اگر باز هم در ساده یا مرکب بودن یک فعل تردید داشتیم، باید فعل را منفی کنیم و پیش و پس از پایه «هیچ» و وابسته‌ی پسین «ی» بیفزاییم. اگر جمله معنا داشت، فعل حتماً ساده است. در غیر این صورت، مرکب خواهد بود:

احمد برای پیروزی خود کوشش کرد.  
 نهاد مفعول فعل ساده

ممکن است بگویید فعل «کوشش کرد» مرکب است؛ زیرا مترادف با فعل «کوشید» است که خود ساده به حساب می‌آید. اما این نظر، درست نیست؛ هر فعلی که یک مترادف ساده داشته باشد، ساده نیست.

جمله‌ی بالا را منفی می‌کنیم:

احمد برای پیروزی خود هیچ کوششی نکرد. (=انجام نداد)  
 نهاد مفعول

درباره‌ی جمله‌ی «من درس را یاد گرفتم» نمی‌توانیم بگوییم «من درس را هیچ یادی نگرفتم.»

می‌بینیم که ملاک گسترش پذیری (وابسته‌پذیری) در این جا دیده می‌شود و بعد از «کوشش» و وابسته‌ی «ی» آمده است و جمله هم معنای کاملاً درست و رایجی دارد. چرا باید از ملاک وابسته‌پذیری فقط در ساختن‌های مثبت استفاده کنیم؟ اگر فعلی در شکل مثبت خود مرکب باشد، باید در شکل منفی و دیگر ساخت‌ها هم مرکب بماند. فراموش نکنیم فعل مرکب، آن است که مصدر مرکب داشته باشد و بن مضارع آن نیز به صورت مرکب رایج باشد.

نکته‌ی مهم دیگر آن است که برخی به جزء غیر صرفی (پایه) وابسته‌ای می‌افزایند و می‌گویند معنا دارد؛ اما معناداری به تنهایی کافی نیست، فعل باید کاربرد عام داشته و رایج باشد.

۷- جانشین‌پذیری اگر در ساده یا مرکب بودن فعلی در جمله تردید داریم، می‌توانیم قسمت فعلی را با فعل هم معنای آن عوض کنیم تا تردید ما برطرف شود:

۲- در جمله‌های چهار جزئی متممی - مسندی یا مفعولی - مسندی نیز اگر جزء غیر صرفی (پایه) نقش متمم یا مسند نداشته باشد، حتماً جزئی از فعل مرکب است:

مردم از پوریای ولی به عنوان پهلوان نام می‌بردند.  
 نهاد متمم گروه حرف مسند فعل مرکب  
 اضافه‌ای

من او را عاقل گمان کرده بودم.  
 نهاد مفعول مسند فعل مرکب

۳- عبارت‌های کنایی دارای فعل - که اجزای آن امروزه تک تک معنای خاصی دارد که با معنای کل عبارت کاملاً متفاوت است - مرکب هستند:

او دست به عصا راه می‌رود. (=احتیاط می‌کند)  
 نهاد فعل مرکب

جمله‌ی بالا دو جزئی است.

او به من فخر می‌فروشد. (=ناز می‌کند یا غرور دارد)  
 نهاد متمم فعل مرکب

۴- مفعول‌پذیری

اگر در جمله‌ای مفعول هم راه با نشانه‌ی خود بیاید، فعل دارای جزء اسمی یا صفتی، حتماً مرکب است:

احمد این کتاب را مطالعه کرد.  
 فعل مرکب

دزد پول‌ها را سرقت نمود.  
 نهاد مفعول فعل مرکب

در جمله‌ی:

«دزد پول‌ها را به سرقت برد.» فعل جمله، ساده است و «به سرقت» متمم قیدی و قابل حذف است:

دزد پول‌ها را برد.

شده هم معنایی با «گرداند»

اگر بتوانیم فعل یک جمله را با «گرداند» عوض کنیم به طوری که معنای جمله تغییر نکند، فعل حتماً ساده و جزء پیش از آن «مسند» است:

شاعر، مجلس را گرم نمود. (=گرداند)  
 مسند

طوفان خانه‌ها را خراب کرد. (=گرداند)  
 مسند

الف - احمد حرف جالبی زد.

ب - احمد حرف جالبی گفت.

ج - احمد حرف جالبی بر زبان آورد.

می بینیم فعل های «گفت» و «بر زبان آورد» معادل و هم معنای فعل «زد» است. پس فعل «زد» در جمله ی الف ساده است. توجه به نظام معنایی و کاربردها و معانی متفاوت یک فعل در جمله، در تشخیص ساده و مرکب بودن آن، ضروری و روشنگر است.

مثال دیگر:

الف - او با من مصاحبه کرد.

ب - او با من مصاحبه انجام داد.

فعل «کرد» در جمله ی الف به معنای «انجام داد» است و ساده به شمار می رود.

همان گونه که اگر فعلی به معنای «گرداند» یا «گشت (= شد)

باشد، فعل ربطی و اسنادی (مسند خواه) محسوب می شود، فعل «کرد» نیز اگر به معنای «انجام داد» باشد، همیشه ساده و گذرا به مفعول است و جزء پیش از آن (چه اسم باشد و چه صفت) مفعول جمله به شمار می آید.

مثال دیگر:

الف - احمد سوگند خورد.

ب - احمد سوگند به جای آورد.

فعل «خورد» در معنای «به جای آورد» و ساده است و «سوگند»

مفعول آن می باشد.

اغلب مفعول جمله را به خطا، جزء اسمی یا صفتی (پایه) فعل می پندارند. اگر نتوانستیم با قاعده ی جانشینی و معادل معنایی، جزء پیشین فعل را مفعول به حساب آوریم، فعل مرکب خواهد بود.

گاهی نیز (به ندرت) جزء پیشین، متمم است؛ مانند:

کودک زمین خورد = کودک به زمین خورد = کودک به زمین افتاد.

فعل «خورد» ساده است و «زمین» نقش متممی دارد که نقش نمای

آن به قرینه ی معنوی حذف شده است.

منظور از ساخت گرای و پرهیز از معنی گرایی دقیقاً یعنی:

۱- فعل ها را باید در ساختمان جمله ها بررسی کرد نه خارج از

آن ها.

۲- به کاربردهای گوناگون فعل در جمله توجه نمود.

۳- نشانه های لفظی (نقش نماها) اهمیت دارند و استثناپذیر

نیستند.

برای مثال: نشانه ی «را» همیشه و همه جا (در زبان فارسی معیار

امروز) نقش نمای مفعول است و معنای آن مورد نظر نیست.

در جمله ی «پرستار کودک را غذا داد.»

آن چه اهمیت دارد شکل فعلی جمله و قاطعیت نقش نمای مفعول

است. هم چنین جمله ی «دلَم گرفت» با جمله ی «احمد حقش را

گرفت» یا «پلیس دزد را گرفت» تفاوت دارد. گرفت (در جمله ی

اول): غمگین شد. گرفت (در جمله ی دوم): به دست آورد. گرفت

(در جمله ی سوم): دست گیر شد.

فعل ها تفاوت معنایی دارند و یک فعل به حساب نمی آیند.

«گرفت» در جمله ی اول «ناگذر» و در جمله های بعدی «گذرا به

مفعول» است.

در دستور مبتنی بر ساخت گرای، تعیین نقش و معنای یک واژه،

به هم نشینی آن با دیگر واژه ها بستگی دارد که به آن «ارتباط افقی یا

ساختاری» می گویند.

مثال:

الف - سرم به سنگ خورد.

ب - لباسش به من خورد.

پ - کودک شیر خورد.

در جمله ی الف، «سرم به سنگ خورد» یک جمله ی کنایی و

مجموعاً یک فعل مرکب است و نهاد آن (من) حذف شده است. در

جمله ی ب، «لباس» نهاد جمله، «من» متمم و «خورد» فعل جمله و

یک فعل ساده ی گذرا به متمم است؛ یعنی: اندازه شد.

در جمله پ، هم نشینی خورد با شیر و کودک، فعل را ساده و



گذرا به مفعول نموده است.

از دو ملاک «وابسته پذیری» و «نقش پذیری» سخن نمی‌گوییم؛ زیرا شرح آن در کتاب درسی آمده است.

برای تشخیص فعل ساده از مرکب باید سه نکته را مهم دانست:  
۱- توجه به معیار صرفی و استفاده از قاعده‌ی جانشین‌پذیری؛ یعنی هم به جای فعل مورد نظر، فعل‌های مناسب دیگر قرار دهیم و هم به جای جزء غیر صرفی یا پایه (اسم/صفت)، نمونه‌های دیگر بیاوریم.

مثال: او مرا خسته کرد.

بیچاره " " بیچاره "

خفه " " خفه "

ناتوان " " ناتوان ساخت.

عوض کردن محتوای مسند و آوردن نمونه‌هایی دیگر جمله را بی‌معنا نمی‌سازد. پس فعل ما ساده است؛ اگر مرکب بود، نمی‌توانستیم جزء پیشین آن را تغییر دهیم. در فعل مرکب دو جزء اسمی و فعلی، تجزیه‌پذیر و قابل‌جداسازی و جانشین‌سازی نیستند؛ مثال:

حادثه‌ی تلخی روی داد.

به جای «روی» هیچ واژه‌ی دیگری نمی‌توان آورد که معنای جمله را حفظ کند جز یک مورد که آن هم «رخ» است و این واژه با «روی» در این جمله کاربرد یکسان دارد؛ پس فعل جمله مرکب است.

۲- توجه به معیار نحوی؛ یعنی استفاده از قاعده‌ی هم‌نشینی و نظام معنایی در تشخیص ساده یا مرکب بودن فعل. (نقش‌پذیری و وابسته‌پذیری جزء پیشین فعل)

۳- توجه به معیار آوایی؛ یعنی استفاده از عوامل زبر زنجیری تکیه و درنگ در تشخیص ساده یا مرکب بودن فعل. اگر فعل جمله مرکب باشد، چون یک واژه به شمار می‌رود، یک تکیه دارد. اگر بتوانیم پس از جزء پیشین فعل، مکث یا درنگ کنیم، حتماً فعل ساده است. برای این که بدانیم مکث کردن چگونه در تشخیص ساده یا مرکب بودن فعل دخالت دارد، از یک شیوه‌ی ساده و علمی استفاده می‌کنیم.

استفاده از نقش تبعی «تکرار»:

او مرا بیچاره کرد، بیچاره.

من همه چیز را خراب کردم، خراب.

اگر فعل، مرکب بود هرگز نمی‌توانستیم قسمتی از آن را بعد از فعل، تکرار کنیم. در نقش تبعی، مسندی که بعد از فعل می‌آید، به جمله پایان می‌دهد و بعد از آن باید کاملاً درنگ نمود و ساکت شد. اما نمی‌توانیم بگوییم:

حادثه‌ی بدی روی داد، روی.

او مرا درک نمی‌کند، درک.

اکنون بر فراز ایوان‌ها قرار داریم، قرار.

### ۸- ملاک‌های ساده یا مشتق بودن یک واژه چیست؟

ج- برای تشخیص واژه‌ی ساده از واژه‌ی مشتق دو ملاک وجود دارد:

۱- تجزیه‌پذیری تکواژهای آن؛ یعنی جدا کردن واژه به حداقل دو جزء که یک جزء آن معنای مستقل قاموسی و جزء دیگر معنای غیر مستقل دستوری دارد.

مثال:

غم + گین ← غمگین

گل + ستان ← گلستان

۲- فعال بودن و کاربرد فراوان داشتن هر دو جزء در زبان فارسی

معیار امروز؛ مثال:

واژه‌ی «گلشن» مشتق نیست و امروزه ساده به حساب می‌آید؛ زیرا یک جزء آن (جزء دستوری = وند) دیگر امروز کاربرد ندارد و فعال نیست؛ یعنی با پسوند «شن» واژه‌ی مشتق تازه‌ای ساخته نمی‌شود. شاید در آینده روزی فعال شود (ذخیره‌ی زبانی)؛ اما جزء قاموسی آن یعنی «گل» فعال است و در واژه‌های: گلزار، گلدان، گل‌دیس و... دیده می‌شود.

در واژه‌ی «خلبان» جزء دستوری (وند) فعال است و در واژه‌های باغبان، نگهبان، دربان، پاسبان، مهربان و... کاربرد دارد، اما جزء قاموسی آن یعنی «خله» فعال نیست و کاربرد ندارد؛ پس این واژه ساده به‌شمار می‌آید (در گذشته «خله» به معنای کشتی و قایق بوده است).

این‌که واژه‌ای در گذشته مشتق یا مرکب بوده است، ملاک نیست، وضعیت امروزی واژه و قابلیت تجزیه‌پذیری و فعال بودن و کاربرد داشتن اجزای آن در زبان امروز، معیار قاطع ساده یا مشتق یا مرکب بودن واژه است؛ برای مثال واژه‌ی «بوستان» امروزه ساده به‌شمار می‌رود؛ زیرا درست است که جزء دستوری واژه (وند) فعال است و در نمونه‌هایی چون: گلستان، شهرستان، هنرستان، ترکمنستان، سروستان و... کاربرد دارد، ولی جزء قاموسی واژه یعنی «بو» برای مشتق‌سازی (نه مرکب‌سازی) فعال نیست و واژه‌هایی چون: بوزار، بووش، بودیس، بودان (جای بو) ساخته نشده و رایج نیست.

### زیرنویس

\* «او» نیازمند متمم نیست؛ بنابراین «من» نمی‌تواند متمم «او» باشد.

هیأت تحریریه